

کنشگری نخبگان محلی در حکمرانی فارس؛ نمونه پژوهی: خاندان مشیرالملک (۱۱۷۷ - ۱۲۹۳ ق)

محمدعلی رنجبر*

دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شیراز

هادی کشاورز

دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه شیراز

(از ص ۵۹ تا ص ۷۸)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۹/۲۴؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۷/۱۰/۲۶

چکیده

نخبگان محلی و دیوانی، همواره از گروه‌های تأثیرگذار سیاسی و اجتماعی در ایالت فارس بودند که اداره حکمرانی فارس به عملکرد این کنشگران بستگی داشت؛ از این رو، تحلیل و واکاوی رویدادهای تاریخی فارس، مستلزم شناخت و تبیین روابط این نخبگان با دیگر عناصر مؤثر در این ایالت است. خاندان مشیرالملک با حضور نیم‌قرنی (۱۲۴۰-۱۲۹۳ ق) در منصب وزارت فارس، از جمله این نخبگان محلی بودند که ثروت، قدرت و اعتبار فراوانی داشتند. باتوجه به نفوذ تأثیرگذار این خاندان در حیات اجتماعی سیاسی فارس، در این جستار با روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از منابع تاریخی، به کنشگری این خاندان در حکمرانی فارس پرداخته می‌شود. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که باتوجه به آرایش نیروهای سیاسی و توزیع و تمرکز قدرت در ایالت فارس، خاندان مشیرالملک با تکیه بر منابع قدرت، برای دستیابی به منافع (طبقاتی، شخصی، عمومی و معنوی ...) خود به تعامل و رقابت با دیگر نخبگان محلی به‌ویژه خاندان‌های قشقایی و قوام‌الملک پرداختند. فعالیت‌های اجتماعی-اقتصادی آنها در ورای عملکرد سیاسی نقش مؤثری در ارتقاء جایگاهشان داشت. همچنین نتایج حاصل از پژوهش، اطلاعات دقیقی از چگونگی ورود و عملکرد این خاندان، به‌ویژه مشهورترین فرد آن میرزا ابوالحسن‌خان مشیرالملک (۱۲۲۶-۱۳۰۳ ق) ارائه می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: قاجار، فارس، نخبگان محلی، خاندان مشیرالملک، خاندان قشقایی، خاندان قوام.

۱. مقدمه

کنشگری نخبگان و خاندان‌های محلی در وقایع و رویدادهای تاریخی فارس به‌گونه‌ای است که بخش اعظم این رویدادها را می‌توان خاندان‌محور تلقی کرد. خاندان مشیرالملک، از جمله این خاندان‌های سرشناس و تأثیرگذار در تشکیلات دیوانی و سیاسی فارس دوره قاجار بود. میرزا محمدعلی‌خان مشیرالملک (۱۱۷۷-۱۲۶۲ق) در بین سال‌های ۱۲۴۳-۱۲۶۲ق و فرزندش میرزا ابوالحسن‌خان مشیرالملک (۱۲۲۶-۱۳۰۳ق) به مدت ۲۹ سال (۱۲۶۲-۱۲۹۳ق) منصب وزارت فارس را برعهده داشتند و به اذعان معاصران از نفوذی چشمگیر برخوردار بودند. اعضای این خاندان با استفاده از فرصت‌هایی که حوادث روزگار در پیش روی آنها گذاشت، لیاقت و کیاست خود را بروز داده، نقش مهمی در حوادث فارس ایفاء کردند. حکمرانان فارس نیز که دوام حاکمیت آنها، به تشکیلات اداری و دیوانی کارآمد بستگی داشت، از اعضای این خاندان برای رفع مشکلات و نیازهای دیوانی خود استفاده کردند. با توجه به اهمیت فراوان خاندان مشیرالملک در تاریخ فارس و به سبب اینکه تاکنون پژوهش مستقلی درباره آنها انجام نشده است، این پژوهش با هدف بررسی نقش و جایگاه این خاندان، در پی پاسخ‌گویی به این پرسش‌هاست: خاندان مشیرالملک چه نقش و جایگاهی در حکمرانی فارس داشتند؟ عوامل و منابع مؤثر در قدرت‌گیری آنها چه بود؟

به نظر می‌رسد خاندان مشیرالملک در بازه زمانی مورد پژوهش، در دو عرصه فعالانه نقش‌آفرین بودند؛ آنها از سویی به‌واسطه پیوندها و منافع مشترک، به همکاری با حکمرانان و دیگر نخبگان همسو و از سوی دیگر، به‌واسطه تعارضاتی به رقابت با خاندان‌های غیرهمسو چون قشقایی و قوام‌الملک پرداختند و همچنین اعضای این خاندان با تکیه بر سابقه دیوانی، منابع مالی گسترده، روابط و تعاملات نزدیک با قدرت سیاسی حاکم...، جایگاه سیاسی و اجتماعی خویش را ارتقاء بخشیدند. از آنجاکه واحد اصلی این پژوهش نخبگان سیاسی و محلی فارس در دوره قاجار است، قابل یادآوری است که توجه به نخبگان و نخبه‌گرایی از دیرباز در حوزه تاریخ و علوم انسانی مطرح بوده و اندیشمندان متعددی ضمن پرداختن به مولفه‌ها و ویژگی‌های نخبگان، دسته‌بندی‌هایی نیز درباره آنان انجام داده‌اند (ر.ک: باتومور، ۱۳۸۱: ۱۱۶؛ میلز، ۱۳۸۳: ۳۶۳-۵۲۳). ذکر این نکته نیز ضروریست که در طی تاریخ به‌ویژه در ایران، عواملی مانند ثروت، خانواده یا پیوندهای اجتماعی می‌توانست عنوان نخبگی را برای اشخاصی که به‌هیچ‌وجه شایستگی این عناوین را نداشتند، به ارمغان آورد. با این حال، در پژوهش حاضر منظور از نخبگان، افرادی است که

به علل و انگیزه‌های متفاوت، از موقعیت برجسته‌ای برخوردار بودند و در سازمان‌های مختلف سیاسی و اجتماعی نقش تعیین‌کننده‌ای بر عهده داشتند و از ثمراتی که قدرت و نفوذ به همراه می‌آورد، بهره‌مند بودند. همچنین در این پژوهش کنش و کنشگری عملی است که متضمن آگاهی است، و کنشگران افراد و گروه‌هایی هستند که با توجه به اهداف، انتظارات، ارزش‌ها و وسایل تحقق آن اهداف، آگاهانه و فعالانه دست به عمل می‌زنند (روشه، ۱۳۷۶: ۳۱؛ کرامبی، ۱۳۶۷: ۲۲-۲۳؛ چلبی، ۱۳۸۵: ۲۲-۳۲).

۲. روند قدرت‌گیری خاندان مشیرالملک در دیوان‌سالاری فارس

دیوان‌سالاری فارس در دوره قاجار، با بهره‌گیری از سنن اداری گذشته شکل گرفت که در رأس آن همواره شاهزاده‌ای به‌عنوان حکمران (فرمانفرما) قرار می‌گرفت. شاهزادگان قاجاری مدت صد سال از حکومت فارس را برعهده داشتند. فتحعلی‌خان، ولیعهد آقامحمدخان؛ حسین‌علی‌میرزا فرمانفرما، فرزند فتحعلی‌شاه؛ فیروزمیرزا نصرت‌الدوله، برادر محمدشاه؛ فرهادمیرزا معتمدالدوله، عموی ناصرالدین‌شاه؛ و مسعودمیرزا ظل‌السلطان، فرزند ناصرالدین‌شاه؛ از برجسته‌ترین حکمرانان فارس و تنها شمار کوچکی از فهرست شاهزادگان حکمران فارس بودند (فرصت شیرازی، ۱۳۷۷: ۹۷۹-۹۸۱). در این بازه زمانی، در کنار شاهزادگان حاکم، حکمرانان غیرشاهزاده نیز به حکومت رسیدند؛ از جمله حاج ابراهیم‌خان کلانتر، محمدحسین‌خان امین‌الدوله (خواربارفروش)، حسین‌خان مقدم مراغه‌ای (آجودان‌باشی محمدشاه)، میرزایحیی‌خان معتمدالملک (امیر دیوان‌خانه عدلیه)، میرزانبی‌خان قزوینی و قاسم‌خان والی بودند (همان: ۹۷۹-۹۸۱). انتصاب این افراد به واسطه آشنایی آنها با شرایط محلی و منطقه‌ای فارس بود و نیز به این دلیل بود که بهتر از وابستگان دربار شاه عمل می‌کردند و البته از آنها انتظار نمی‌رفت مقام شبه‌سلطنتی حکمران را حفظ کنند.

در ساختار و سلسله‌مراتب دیوانی فارس، بلافاصله پس از فرمانفرما، وزیر نیابت وی را در امور حکمرانی برعهده‌داشت؛ از این‌رو، وزیر از نفوذ و اقتدار بی‌مانند در ایالت برخوردار بود. در این دوره، منصب وزارت فارس عمدتاً در اختیار خاندان مشیرالملک بود (جدول پیوست). از خاستگاه اولیه این خاندان اطلاعات دقیقی در دست نیست، هرچند ظل‌السلطان اجداد آنها را از سبزواری می‌داند که بعدها به فارس آمدند (۱۳۶۸: ۳۲۲). مؤلف *فارسنامه ناصری*، پدر میرزاحمدعلی مشیرالملک را میرزا ابراهیم مستوفی می‌نامد که نشان از سابقه این خاندان در دیوان استیفاء دارد (فسایی، ۱۳۶۷: ۱۰۶۹/۲).

میرزاحمدعلی (۱۲۶۲-۱۱۷۷ ق)، نخستین فرد این خاندان در احراز مناصب بالای دیوانی، با مهارتی که در نوشتن خطوط شکسته و سیاق دفتری داشت، در سال ۱۲۰۶ ق به دبیری ابراهیم خان کلانتر، بیگلربیگی فارس برگزیده شد. با ارتقاء ابراهیم خان به صدراعظمی ایران، میرزاحمدعلی، وزیر اسدالله خان، پسر دوم کلانتر، حکمران بروجرد، لرستان و عربستان شد (همان: ۱۰۶۹). پس از چندی با برکناری اسدالله خان، میرزاحمدعلی رئیس دفتر و سررشته دار فارس شد (فسایی، ۱۳۶۷: ۱۰۶۹/۲). در ۱۲۴۳ ق حسینعلی میرزا فرمانفرما (۱۲۱۴-۱۲۵۰ ق) حکمران فارس، با عزل محمدزکی خان نوری، او را به وزارت فارس گماشت (فسایی، ۱۳۶۷: ۷۳۹/۱ و بامداد، ۱۳۷۱: ۴۶۰). در همین ایام (۱۲۴۵ ق) از طرف فتحعلی شاه قاجار لقب «مشیرالملکی» را دریافت کرد (فسایی، ۱۳۶۷: ۷۴۱/۱). بعد از سقوط حسینعلی میرزا فرمانفرما، فیروز میرزا (برادر محمدشاه قاجار) به حکومت فارس رسید. بدین ترتیب، مشیرالملک از وزارت برکنار شد، ولی ریاست دفترخانه فارس به وی واگذار گردید (فسایی، ۱۳۶۷: ۷۶۷/۱). در ۱۲۶۰ ق با حکمرانی نظام الدوله در فارس، مشیرالملک اول برای آخرین بار به وزارت انتخاب شد. میرزاحمدعلی خان مشیرالملک سرانجام در ۱۲۶۲ ق درگذشت و در قبرستان درب سلم مدفون شد (همان: ۱۰۷۰/۲).

از مشیرالملک اول دو فرزندش ابوالحسن خان و میرزا قاسم به جای ماندند. میرزا ابوالحسن خان، فرزند ارشد و محوری ترین فرد این خاندان در سال های ۱۲۵۲-۱۲۵۴ ق به ضابطی (گیرنده مالیات) بلوک خفر و سیمکان و رامجرد گماشته شد، اما بدهکاری به دیوان حکومت، او را مجبور کرد به نزد معتمدالدوله منوچهرخان، والی کرمانشاهان عزیمت کند (ظل السلطان، ۱۳۶۷: ۳۲۲). او در ۱۲۶۲ ق بعد از فوت پدرش به منصب پیشکاری و وزارت و لقب مشیرالملکی رسید (فسایی، ۱۳۶۷: ۱۰۷۰/۲). مشیرالملک دوم تا ۱۲۹۳ ق چندین بار منصب وزارت را برعهده گرفت تا اینکه در ۱۲۹۳ ق معتمدالدوله، حکمران فارس، او را از وزارت عزل کرد (ظل السلطان، ۱۳۶۷: ۳۲۳).

۳. منابع و ریشه های قدرت خاندان مشیرالملک

جایگاه برجسته سیاسی خاندان مشیرالملک در فارس از یک منظر ناشی از ارتباطات گسترده آنها با حکومت مرکزی و حکمرانان فارس بود. این خاندان، به دنبال وصلت ابوالحسن خان مشیرالملک با دختر حسینعلی میرزا فرمانفرما، حکمران بلامنازع فارس در دوره فتحعلی شاه، خود را به مرکز سیاسی ایالت نزدیک تر ساخت (ظل السلطان، ۱۳۶۷: ۳۲۲؛ فسایی، ۱۳۶۷: ۷۵۴/۱). گذشته از این ازدواج سیاسی، مشیرالملک دوم از جانب

میرزا صدرالدین خان نیز با دربار در پیوند بود (فسایی، ۱۳۶۷: ۹۳۳/۲). پدر بزرگ میرزا صدرالدین خان در ۱۲۳۵ ق دختر حسینعلی میرزا (۱۲۱۴-۱۲۵۰ ق) را به ازدواج خود درآورد (همان: ۷۴۲/۱). محمدعلی خان، فرزند میرزا صدرالدین خان، تنها نبیره مشیرالملک بود (همان: ۹۳۵). حاجی محمدسعید، شیخ کهگیلویه و داماد این خاندان نیز با فتحعلی شاه ارتباط نزدیکی داشت. فتحعلی شاه در زمان حکمرانی فارس، در دیدار از بهبهان، با حاجی محمدسعید ملاقات کرد و «...چون او را لایق مصاحبت خود دید، او را به شیراز آورد...» (همان: ۹۵۱/۲). در شیراز خواهر مشیرالملک اول به ازدواج او درآمد و بعد از چند سال محمدسعید به عنوان معلم حسینعلی میرزا، فرزند فتحعلی شاه برگزیده شد.

هرچند منزلت و جایگاه خاندان مشیرالملک بیشتر به نقش‌های سیاسی و اجتماعی آنان بستگی داشت، با این حال، قدرت آنها گذشته از ارتباط با خاندان سلطنتی به تملک اراضی و مقدار املاکشان نیز مرتبط بود. این خاندان طبق روال متداول این دوره که روستاها را به عنوان واحد مالکیت در نظر گرفته بودند و کنترل قانونی و مالی بر ساکنان آن داشتند (لمبتون، ۱۳۶۲: ۲۹۰-۲۹۳)، روستاهایی با «... جمیع توابع و لواحق شرعی از مزارع و مداخل و شرب و مشارب و ارضی و صحاری و ادبار و اشجار و تلال و مزارع و مراتع و مراض و جداول و انهار...» در اختیار داشتند (وقفنامه مشیرالملک، ش ۱۰۰۰۴۸۳۴). خاندان مشیرالملک به خصوص املاک زیادی در قسمت جنوبی سیوند (خفرک) داشتند؛ منطقه‌ای که خاستگاه مشیرالملک اول نیز بود و بدین سبب در پاره‌ای از منابع او را «میرزا محمدعلی خفرکی» نامیده‌اند. از جمله این زمین‌ها «... زنگی آباد و دشت بال و مزارع فتح آباد و اقعات در خفرک مرودشت شیراز ... و اراضی شورهای، لیرک، و باغ لردی، نقش رستم، رحمت آباد و... قریه بالا شهر واقعه در خفر شیراز...» بودند (سلطان الحاجیه و معدل الملک، ش ۱۰۰۰۴۸۳۴). در سندی که بعد از فوت میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک تنظیم شده، عمده میراث او را شامل تمامی منافع و مداخل املاک و مزارع قریه حاجی آباد و مزارع نجم آباد، رفیع آباد و میمون آباد در بلوک مرودشت شیراز ذکر می‌کند که میان دخترانش، حاجیه بی‌بی آغا و آغابگم سلطان الحاجیه تقسیم شده است (قوامی، ش 1268A52). در حقیقت این خاندان جزو آن دسته از زمین‌دارانی بودند که در روستاها زندگی نمی‌کردند و به نوعی اربابان غایب محسوب می‌شدند. آنها در نزدیکی شیراز ناحیه خوش آب‌وهوای مسجد بردی مشتمل بر «... مسجد... چند بازار ... دکاکین و خانه‌های رعیتی...» در اختیار داشتند؛ جایی که در آن «... توده متراکمی از باغ‌ها ... چندین میل گسترده...» (براون، ۱۳۸۱: ۳۰۴) و در واقع «... بیلاق ... و میوه‌خانه شهر...»

بود (ظل السلطان، ۱۳۶۷: ۳۱۷) که «... سکنه عیاش و خوشگذران شیراز ... برای تفریح به باغات آن ...» می‌رفتند (ساکس، ۱۳۳۶: ۳۴۰).

در وقف‌نامه‌ای که بعد از درگذشت میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک، دامادش معدل‌الملک و سلطان حاجیه، دخترش تنظیم کردند، اموال و دارایی‌های او بدین‌گونه شرح داده شده است: ۱. سرای گلشن در شهر شیراز «... با جمیع توابع و... بازار متصله به سرای مذکور و حجرات فوقانی و تحتانی و انبار و دالان و بهاربند و طویله و ادوات حجریه و خشبیه منصوبه و غیرمنصوبه...»؛ ۲. اسکروخانه (خیاط‌خانه) متصله به سرای گلشن و اسکروخانه درب دروازه (سلطان‌الحاجیه و معدل‌الملک، ش ۱۰۰۴۸۳۴). اسامی هریک از دکان‌های او بدین شرح است: بقالی یک باب، رواسی (کله‌پزی) دو باب، علافی (علوفه‌فروشی) یک باب، قهوه‌خانه یک باب، قصابی یک باب، قنادی یک باب، خبازی یک باب، حناسایی یک باب، عصارخانه (روغن‌گیری) یک باب.

این ثروت خاندانی باتوجه به اینکه در این دوره فروش مناصب بسیار رایج و واگذاری آنها تابع قانون کلی «دادن تقدیمی» بود (کرزن، ۱۳۴۷: ۹۴؛ مالکوم، ۱۳۶۲: ۵۶۶)، برای آنها در مقابل رقیبانی که مترصد به‌دست‌آوردن منصب وزارت بودند، کارگشا بود.

۴. مناسبات حکومتی و ایالتی

خاندان مشیرالملک، در منصب وزارت در واقع حلقه ارتباطی میان حکومت مرکزی و مرکز ایالت بودند. آنها برای حفظ این ارتباط و پیگیری خواسته‌های خود، نماینده‌ای در مرکز برمی‌گزیدند. در بیشتر این سال‌ها حاجی‌میرزا احمدخان ضیاءالملک، به‌عنوان نایب عمویش، ابوالحسن خان مشیرالملک، این مسئولیت را برعهده‌داشت (فسایی، ۱۳۶۷: ۱۲ / ۱۰۷۲). ایالت فارس بعد از آذربایجان بیشترین درآمد را در میان ایالات و نواحی مختلف ایران داشت؛ تاجایی که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم درآمد کلی فارس، شش میلیون قران در حدود ۱۳ درصد درآمد همه استانها بود (جمال‌زاده، ۱۳۸۴: ۱۲۳)؛ از این‌رو، خاندان مشیرالملک که مهم‌ترین وظیفه آنها نظم‌دادن به امور مالی ایالت بود، نقش برجسته‌ای در این زمینه ایفاء می‌کردند و بخش اعظم ارتباطات و اختلافاتشان با مرکز و کنشگران محلی در همین حوزه شکل می‌گرفت. چنانچه در ۱۲۸۸ ق کنشگران محلی گزارشی از سوء استفاده‌های مشیرالملک دوم و عدم‌پرداخت به موقع مالیات فارس به مرکز حکومت ارسال و درخواست کردند سخت‌گیری بیشتری درباره او اعمال

شود (مشیرالملک، سند ش ۲۹۵/۲۹۵۵). حکومت مرکزی نیز بارها اعضای این خاندان را برای امور مالیاتی احضار کرد (وقایع اتفاقیه، ۱۳۶۲: ۲۵، ۴۸ و ۵۱).

این خاندان با دردست داشتن منصب وزارت و تکیه بر تمکن مالی خود، موقعیت برتری در پیشبرد امور سیاسی ایالت داشتند و مخصوصاً در مواقع تضاد منافع با حکمرانان فارس، از این ابزارها به خوبی بهره می‌جستند. از جمله مشیرالملک دوم مقارن با حکمرانی فرهادمیرزا معتمدالدوله با پیشنهاد مالیات «۷۵ هزار تفاوت عمل فارس» خشم معتمدالدوله را برانگیخت (همان: ۱۰۹). در زمان حکمرانی ظل‌السلطان بر فارس نیز، باتوجه به اقامت او در اصفهان، مشیرالملک دوم ضمن قبول پرداخت مبلغ گزافی تفاوت عمل و مالیات فارس، درخواست کرد ابوالفتح‌خان صارم‌الدوله با صاحب دیوان (نماینده حکمران) جایگزین شود (همان: ۱۷۷).

البته سیاست این خاندان همراهی همیشگی با حکومت مرکزی بود؛ به گفته ظل‌السلطان آنها همیشه طرفدار و راهنمای حکومت بودند (ظل‌السلطان، ۱۳۶۷: ۳۲۲-۳۲۳)؛ همچون شورش حسینعلی میرزا فرمانفرما بعد از مرگ فتحعلی‌شاه که موافقت ضمنی عبدالله‌خان امین‌الدوله، آخرین وزیر فتحعلی‌شاه و حاجی سیدمحمدباقر شفتی، مجتهد معروف اصفهان را نیز دربرداشت (فسایی، ۱۳۶۷: ۷۶۱/۱؛ هدایت، ۱۳۳۹: ۱۵۷/۱۰ و Davies, 1987: 144). با اینکه میرزامحمدعلی مشیرالملک به شدت مورد وثوق فرمانفرما بود، جانب حکومت مرکزی را برگزید و گروهی از مردم فارس را نیز با خود همراه ساخت «... رسل و رسایل او به طهران رفته و در دولت محمدشاهی نان خود را در تنور تزویر و حيله پخته بود...» رضاقلی میرزا، ۱۳۴۶: ۴۱). به واسطه همین رفتار، رضاقلی میرزا، نواده حسینعلی میرزا، او را «به لباس تلبیس چون ابلیس» می‌داند (همان: ۱۱۰).

اما ارتباط آنها با حکمرانان فارس فرازونشیب زیادی داشت، حتی در چندین مورد به حبس و جریمه‌های سنگین مالی آنها انجامید. منوچهرخان معتمدالدوله، مشیرالملک اول را در ۱۲۵۰-۱۲۵۱ق به علت دخالت در امور حکمرانی و وزارت، از تصدی امور دیوانی برکنار و خانه‌نشین کرد (فسایی، ۱۳۶۷: ۱۰۷۰/۲). مرادمیرزا حسام‌السلطنه نیز مشیرالملک دوم را در ۱۲۷۵ق «چون استشمام مخالفتی از مشیرالملک نمود» (همان: ۸۲۸/۱)، زندانی و معادل هیجده هزار تومان به جریمه خیانت از او گرفت و روانه تهران کرد. در هردو مورد مشیرالملک‌ها با بازگشت به مقام سابق، نشان دادند که قدرت آنها در فارس ریشه‌های مستحکمی دارد. نظام‌الدوله، حکمران جدید با انتخاب مشیرالملک اول به وزارت، باز او را در کانون سیاست حکمرانی فارس قرارداد (همان: ۱۰۷۰/۲). در همین

مورد حسام السلطنه نیز با فراخوانی مشیرالملک دوم از تهران، تمامی امور وزارت فارس را در اختیار او گذاشت و از این زمان، پیوندی محکم میان آنها به وجود آمد؛ به طوری که در ۱۲۸۲ ق حکمرانی مجدد حسام السلطنه او را در فارس مطلق العنان کرد (همان: ۸۲۸/۱). در سندی نیز یکی از بزرگان شیراز، حاکم فارس را به رعایت حال مشیرالملک و احتیاط در برخورد با او به لحاظ نفوذش در منطقه توصیه می‌کند (مشیرالملک، سند ش ۲۹۶۰۰۹۶۵ (تصاویر ش ۱ و ۲ پیوست).

البته منابع این دوره گاه بر ضعف حکمرانان فارس در مقابل قدرت مشیرالملک صحه می‌گذارند؛ مؤلف *فارسنامه ناصری* این نکته را مورد توجه قرار می‌دهد که با تسلط میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک شیرازی بر تمام بلوکات و ایلات، حکمرانان فارس چون بر نظم امورات ملکی و معاملات دیوانی تسلط و آگاهی درستی نداشتند، به ناچار «... مملکتی را بی حراست و ریاستی را بی سیاست...» (فسایی، ۱۳۶۷: ۸۴۸/۲-۴۹) می‌گذرانیدند. آنها با اینکه اقدامات مشیرالملک را پنهانی به حکومت مرکزی می‌رساندند، اما از آنجاکه شاه رسیدگی و نظارت بر این اقدامات را بر عهده خود حاکم می‌گذاشت، حکمران «... به پاره ای از ملاحظات بی‌اصل، این مواخذه را به وقت دیگر حواله می‌نمود (همان: ۸۴۸/۲-۴۹). ظل السلطان، حکمران چندین باره فارس نیز با نظر به تجربه خود نگاهی منفی به ابوالحسن خان مشیرالملک داشت. او درباره مشیرالملک می‌گوید: «... اسماً وزیر مالیه و سررشته‌دار... ولی رسماً حاکم و حاکم تراش و حاکم عزل کن...» بود. «... سی سال کارش این بود و حکام از ضعف نفسی که داشته و اطمینانی که به عمل خود نداشتند، هیچ وقت در صدد دفع و رفع او بر نمی‌آمدند، چنان که یکی از آنها خودم بودم...» (ظل السلطان، ۱۳۶۷: ۳۲۲-۳۲۴). به واسطه همین نگرش منفی بود که ظل السلطان با مرگ مشیرالملک دوم، با توجه به فقدان فرزند ذکور در خاندان وی، مقام مشیرالملکی را به وزیر خود، میرزا حبیب الله خان بنان الملک منتقل کرد (وقایع اتفاقیه، ۱۳۶۲: ۲۰۵؛ ظل السلطان، ۱۳۶۷: ۶۵۹).

۵. کنش‌های اجتماعی و اقتصادی خاندان مشیرالملک

این خاندان برای تسهیل رفت و آمد و گسترش تجارت در صفحات جنوبی فارس که لازمه آن وجود جاده‌های مناسب و منزلگاه‌های آباد بود، اقدامات متعددی را انجام دادند. در این دوره بوشهر و بندرعباس به‌عنوان مهم‌ترین شهرهای این حوزه اهمیت ویژه‌ای داشتند (موریه، ۱۳۸۶: ۷۱-۷۲ و Kinneir, 1813: 201). به‌ویژه بوشهر به‌عنوان بزرگ‌ترین بندر تجاری خلیج فارس موقعیت تجاری مطلوبی داشت (Ouseley,

1819: 183.185.192). شیراز نیز به واسطه قرار داشتن در مسیر تجاری بوشهر، کانون تجارت جنوب شناخته می‌شد و هر کالایی که به بوشهر و بنادر دیگر وارد می‌شد، به شیراز و از آنجا به یزد و اصفهان انتقال می‌یافت (یوشیدا، ۱۳۷۳: ۱۱۱). اکثر تجار ایرانی در این شهر نماینده داشتند (Buckingham, 1829: 152-53). به گفته لرد کرزن عمده اقلام واردتی عبارت از پارچه نخی منچستر، پارچه پشمی آلمان و اتریش، قند مارس، شکر خام جاوه و جزیره موریس، ظروف و قاشق و چنگال فرانسه و آلمان و اتریش، ورقه‌های مسی انگلستان و هلند، چای هند و سیلان و جاوه و چین، و شمع آمستردام بود (۱۳۴۷: ۱۲۲/۲). سرجان ملکم نیز واردات از هندوستان را بیشتر شامل چیت (پارچه نخی گلدار)، پنبه، شکر، قند، آهن، انواع فلزات و صادرات بندر بوشهر را داروهای گیاهی، گلاب، خشکبار گزارش می‌کند (Malcolm, 1827: 35). در امتداد این مسیر تجاری مشیرالملک دوم کاروان‌سراهای برازجان مشهور به «دژ برازجان» و خان زنیان مشهور به «کاروان سرای مشیری» را ساخت (سدیدالسلطنه، ۱۳۶۲: ۳۲-۳۳ و فرصت شیرازی، ۱۳۷۷: ۵۹۳) (تصویر ش ۳). همچنین به دستور او پل رودخانه دالکی، پل رودخانه خان زنیان و چندین پل دیگر ساخته شد که رونق مسیر تجاری شیراز و بوشهر را از این مناطق فراهم کرد (فرصت شیرازی، ۱۳۷۷: ۵۹۲ و ساکس، ۱۳۳۶: ۳۳۴) (تصویر ش ۴). مراکز اقتصادی مشیرالملک در شیراز نیز شامل کاروان‌سرای گلشن (سرای مشیر) و بازار مشیر بود (فرصت شیرازی، ۱۳۶۲: ۸۲۳ و ۸۲۵).

ثبات و امنیت در این مناطق، مورد توجه جدی این خاندان بود؛ چنان‌که در ۱۲۴۶ق با غارت بوشهر از سوی تیمور میرزا حسام‌الدوله، فرزند حکمران فارس و خوانین دشتستانی در مخالفت با شیخ عبدالرسول خان، دریابگی بوشهر، مشیرالملک (اول) با پشتیبانی از دریابگی و همراهی با فرمانفرما برای مجازات مسیبان، نقش تأثیرگذاری در بازگرداندن ثبات و حل و فصل موضوع داشت (فسایی، ۱۳۶۷: ۱/۷۴۶-۴۴۷). به واسطه این اقدامات مشیرالملک، رفاه اقتصادی و درآمد حکومت از محل مالیات‌هایی که از تجار دریافت می‌کرد، افزایش یافت. میرزا محمدعلی (مشیرالملک اول) و پسرش میرزا ابوالحسن (مشیرالملک دوم) برای رفاه عمومی مردم تأسیسات عام‌المنفعه دیگری نیز بنا کردند. مسجد مشیرالملک و حسینیه مشیر از جمله بناهای مذهبی این خاندان بود (فرصت شیرازی، ۱۳۷۷: ۲/۷۵۷-۷۵۸) (تصویر ش ۵). ساخت چندین مسجد، آب انبار، حمام، کاروان‌سرا، تیمچه و سرا در بازار و به‌ویژه باغ‌های متعددی چون جنت، حوض،

درکی و خندق ... را باید به خدمات اجتماعی و اقتصادی این خاندان در فارس اضافه کرد. (همان: ۸۳۸، ۸۵۹ و ۸۶۴) (تصاویر ش ۶، ۷).

در این دوره گزارش‌هایی نیز از اجحافات کارگزاران مشیرالملک دوم وجود دارد. میزان شکایت از مشیرالملک و کارگزارانش به دامنه نفوذ آنها در قدرت بستگی زیادی داشت؛ چنان‌که اوج اعتراضات مردمی به او در زمان اقتدارش در حکمرانی حسام‌السلطنه بود. او در شیراز نزاعی دائمی با ساکنان مسجد بردی، تیول خود داشت و در دیگر مناطق فارس نیز معترضان از ابزارهای مختلف برای رساندن اعتراض خود استفاده می‌کردند؛ ناراضیانی که طیف وسیعی از مردم عادی و حاکم را دربرمی‌گرفتند. چنان‌که مردم بندرعباس از بی‌اعتنایی مشیرالملک و حاکم آنجا نزد حسام‌السلطنه، حکمران فارس شکایت کردند. در همین مورد حاجی‌احمدخان بندرعباسی، حاکم بندرعباس نیز چون مشیرالملک به عرایض و ادعاهای او بی‌توجه بود، قصد کرد مستقیماً به حکومت مرکزی شکایت کند (وقایع اتفاقیه، ۱۳۶۲: ۲۶-۲۷). بعضی نیز چون رعایای اردکان، شولی و قلاتی با بست‌نشینی در مسجد نو و وکیل به تظلم‌خواهی از اقدامات او و کارگزارش میرزامحمد پرداختند (همان: ۲۹).

صندوق‌های موسوم به «عدالت» که ناصرالدین‌شاه برای شنیدن شکایات مردم دایر کرد، نیز از ابزارهای اظهار ناراضیاتی افراد از مشیرالملک بود (مستوفی، ۱۳۲۴: ۱۲۶). در ۱۲۹۱ ق صندوق عدالت در مسجد وکیل شیراز کارگذاشته شد (فسایی، ۱۳۶۷: ۸۴۶/۱؛ وقایع اتفاقیه، ۱۳۶۲: ۱۳). مشیرالملک از اساس با استقرار صندوق‌های عدالت در فارس مخالف بود و آن را اسباب اختلال کار حکومت می‌دانست (وقایع اتفاقیه، ۱۳۶۲: ۱۳)؛ تاجایی که بعد از استقرار صندوق عدالت با اقداماتی چون گذاشتن مأمور بر سر آن و خواندن عریضه‌جات و جلوگیری از شکایت مردمی در اجرای آن کارشکنی کرد (همان: ۱۸). عریضه‌های این صندوق هر هفته به تهران فرستاده می‌شد. از قضا اولین عریضه این صندوق شکایت ملایی مسما به اشرف‌العلماء از مشیرالملک بود (همان: ۱۳). از جمله دیگر عریضه‌های این صندوق دادخواست کشاورزان شیراز و باغداران مسجد بردی به خاطر ایجاد چندین قنات در نزدیکی خندق قدیمی شیراز بود که منبع آب این مناطق محسوب می‌شد و کارگزاران مشیرالملک با حفر این قنات‌های جدید و آب‌فروشی، سبب خرابی باغ‌ها و مزارع شده بودند. با فشار حکومت مرکزی حسام‌السلطنه بعد از بررسی موضوع، دستور داد قنات‌های مشیرالملک را پر کنند (فسایی، ۱۳۶۷: ۸۴۶/۱ و وقایع اتفاقیه، ۱۳۶۲: ۲۵، ۲۸). البته اختلافات کشاورزان مسجد بردی با مشیرالملک ادامه‌دار بود و به

این فقره ختم نشد (وقایع اتفاقیه، ۱۳۶۲: ۲۹-۳۰)؛ از این رو، در سال‌های بعد، مشیرالملک برای کاهش اعتراضات آنها، با تطمیع حاجی محمدحسین رئیس، ریش سفیدشان، در پوشش ضابطی قصرالدشت سعی داشت معترضان را کنترل کند (همان: ۳۲). در حکومت حسام‌السلطنه گزارش اجحافات مالیاتی مشیرالملک و کارگزارش، میرزامحمد، در دیگر مناطق فارس نیز به مرکز ایالت رسید (همان: ۱۸ و ۲۲). با شکایات پیاپی مردم فارس مشیرالملک به تهران نیز احضار شد، اما قضیه را فیصله داد (همان: ۲۵).

اگرچه بزرگان فارس حاکمان را با وجوهی شبیه حقوق رسمی آنها تأمین می‌کردند (مصدق، ۱۳۶۵: ۱۲۱-۲۳) و از طرفی مالیات‌ها مشخص بود و شیوهٔ بُنیچه حدود مأمورین مالیات را معین و افراد را از اجحاف محصلین مصون می‌کرد، با این حال، «... حرص و طمع حکام که از نایب‌الحکومه‌ها تفاوت عمل، یعنی اضافه بر مالیات می‌خواستند و آنها هم ناگزیر بودند بر بلوک‌باشی و آنها هم بر کدخدایان دهات تحمیل بیشتری بکنند، ممیزی را از عمل انداخته و به جای نظم و ترتیب، اجحاف و تعدی حکمفرما بود...» (مستوفی، ۱۳۲۴: ۱۳۹)؛ از این رو مردم «... به واسطهٔ عدم تسعیر و برنیامدن از عهدهٔ حقوق دیوانی پراکنده...» ناراضی بودند. (سفرنامه از جنوب ایران، ۱۳۶۷: ۵۳-۵۴).

گذشته از این، خاندان مشیرالملک با توجه به نفوذی که در فارس داشتند، زمین‌هایی را متصرف شدند که خالی از دعاوی هم نبود. نمونهٔ مشهور آن تصرف مزرعهٔ «سختویه» مشهور به «سختان» از موقوفات مدرسهٔ منصوری بود که میرزا احسن فسایی سرگذشت آن را به‌طور مفصل در *فارسنامهٔ ناصری* شرح داده است؛ البته فسایی هم در مقایسه با دیگر افراد معارض جانب احترام مشیرالملک را نگه می‌دارد؛ چنان که خود دربارهٔ مزرعهٔ سختان اذعان می‌کند: «... در این مدت، سخنی از سختان برای احترام مشیرالملک نتوانستم...» (فسایی، ۱۳۶۷: ۲/ ۱۰۵۵). هرچند ناراحتی خود را نیز از او پنهان نمی‌دارد:

«... آن جناب اگرچه به تفتین و تشطین حاجی شیخ حسین ناظم‌الشریعه با نگراندهٔ این *فارسنامهٔ ناصری* کج‌تابی فرمود و دشمنانم را پناهیده، دعاوی باطلهٔ آنها را در خدمت دیوانیان در لباس حق جلوه داد و اسناد شرعی‌ام را عاطل و باطل گذاشت و به این وسیله زبان دنیایی دیدم... اگر در آن باب گناهی نمود، امید که بر گردن ناظم‌الشریعه باشد که بر گردن او دین چنین بسیار است...» (فسایی، ۱۳۶۷: ۲/ ۱۰۷۱).

بعد از مرگ مشیرالملک، ورثهٔ او مزرعه سختویه را به فسایی واگذار می‌کنند. (همان: ۱۰۵۵). با این حال، اعتبار مشیرالملک در فارس تا اندازه‌ای بود که بزرگان، حتی تولیت املاک خود را نیز بعد از مرگ به عهده او می‌گذاشتند؛ از جمله میرزا احمدخان،

طبق سندی با وقف ثلث اموال خود تولیت آن را برعهده ابوالحسن خان مشیرالملک گذاشت (مشیرالملک، سند ش ۲۱۹۳۹/۲۹۷).

۶. پیوندها و رقابت‌های محلی

با قدرت‌گیری مشیرالملک‌ها در بدنه سیاسی ایالت فارس، آنها به گسترش پیوند و رقابت با خاندان‌های متنفذ و مقامات محلی پرداختند. منافع مشترک، عنصر کلیدی همکاری آنها با دیگر خاندان‌های محلی بود. خاندان معدل‌الملک بیشترین نزدیکی را به خاندان مشیرالملک داشت. میرزاهادی معدل‌الملک اول، از مالکان عمده فارس، به درخواست مشیرالملک از طرف دربار ناصرالدین‌شاه به «معدل‌الملک» ملقب شد. میرزاحمدخان، فرزند معدل‌الملک که تمام مناصب و القاب پدرش را بعد از مرگ او صاحب شد، با دختر میرزابوالحسن خان مشیرالملک، آغاببیگم سلطان‌حاجیه ازدواج کرد. در میان مقام‌های رسمی مذهبی که از سوی حکومت برگزیده می‌شدند و مواجب می‌گرفتند (Warning, 1973:74)، میرزابوالحسن خان مشیرالملک، بیشترین تعامل را با خاندان امام‌جمعه داشت؛ خاندانی که نمازجمعه شیراز را در مسجد وکیل اقامه می‌کردند. نخستین فرد این خاندان که امامت نمازجمعه را در اختیار گرفت، شیخ عبدالنبی (۱۱۹۱ ق.) و جانشینان او، فرزند و نواده‌اش شیخ محمد مشهور به شیخ مفید (۱۲۲۹ ق.) و شیخ ابوتراب (۱۲۷۲ ق.) بودند (فسایی، ۱۳۶۷: ۲ / ۹۸۵ - ۸۶). به واسطه این نزدیکی شیخ ابوتراب امام‌جمعه، میرزابوالحسن خان را وصی شرعی وصیت‌نامه‌اش قرارداد و تقسیم اموال و املاک او، با نظارت مشیرالملک دوم انجام گرفت. این املاک شامل مزارع بالاده، عباس‌آباد، حسین‌آباد، بلوک جره، بلوک رامجرد، اراضی واقع در کازرون، قریه کمرزرد، مزرعه مشهون، مزرعه جلال‌آباد، محمدآباد، املاک واقع در بلوک مرودشت و مزرعه سرچاهک در بلوک رامجرد بود (علوی، ش 14130A3). این خاندان گذشته از پیوندهای محلی، برای رسیدن به اهداف، به رقابت سخت با دیگر خاندان‌های متنفذ در حکمرانی فارس پرداخت که در این میان، بیشترین رقابت آنها با دو خاندان قشقایی و قوام‌الملک بود.

۱-۶. خاندان مشیرالملک و خاندان قشقایی

قشقایی‌ها از جمله خاندان‌های متنفذ فارس بودند که خاندان مشیرالملک با آنها رقابت می‌کرد. این خاندان در دوره قاجار، به تدریج خود را به‌عنوان رئیس مهم‌ترین واحد کوچ‌نشین فارس مطرح ساخت. جانی‌خان قشقایی، محوری‌ترین فرد این خاندان، علاوه بر حکومت موروثی ایل قشقایی به لقب «ایل‌بیگی» دست یافت و در ۱۲۳۴ ق نیز از

سوی فتحعلی‌شاه، لقب «ایلخانی» دریافت کرد. با درگذشت جانی‌خان قشقایی در ۱۲۳۹ق، فرزندان، محمدعلی‌خان و مرتضی‌قلی‌خان، به ترتیب ایلخان و ایل‌بیگ قشقایی شدند (فسایی، ۱۳۶۷: ۱۱۰/۱-۱۱۰۳). محمدعلی‌خان با ازدواج با دختر حسینعلی‌میرزا فرمانفرما، در ۱۲۴۱ق خود را بیش‌ازپیش به حکمران فارس نزدیک ساخت (همان: ۷۲۷). در این دوره ابعاد و کیفیت روابط خاندان مشیرالملک و قشقایی متغیر بود، اما در مجموع در بیشتر حوزه‌های مرتبط جوّی از رقابت و کشمکش در بین آنها حکمرما بود که عوامل گوناگونی سبب‌ساز این رفتار بود. از جمله زمینه‌های اختلافی دو خاندان، گرایش قشقایی‌ها به اتحاد با رقبای مشیرالملک بود. از این منظر، هرگونه نزدیکی و هم‌گرایی خاندان قشقایی با دیگر رقبا، خطری بالقوه برای نفوذ و قدرت خاندان مشیرالملک به‌شمار می‌رفت؛ از این‌رو، آنها با هوشیاری کامل، صحنه حکمرانی فارس را زیر نظر داشتند و از طرق گوناگون سعی می‌کردند این خطر را حذف و از انسجام و هماهنگی بین رقبا جلوگیری کنند. براساس همین نگرش، در ۱۲۴۷ق که ایلخان قشقایی و علی‌اکبرخان قوام‌الملک (رقیبان سرسخت دیروز) با ازدواجی سیاسی (محمدقلی‌خان، برادر ایلخان با دختر قوام‌الملک و میرزا فتحعلی‌خان، فرزند قوام‌الملک با دختر ایلخان) سعی داشتند اختلافات بین خود را کاهش دهند و بیشتر به هم نزدیک شوند، مشیرالملک این حرکت رقبا را «وفاق برای نفاق» با خود تعبیر کرد و با آگاهی از سردی روابط فرمانفرما و قشقایی‌ها، اتحاد دو خاندان را گسیختگی از نواب فرمانفرما و پیوستگی به حضرت ولیعهد نایب‌السلطنه عباس‌میرزا جلوه داد؛ از این‌رو فرمانفرما، ایلخان قشقایی را دستگیر و باغ این خاندان (ارم) را در شیراز مصادره کرد. قشقایی‌ها نیز در حرکتی اعتراضی به کرمان کوچ کردند (همان: ۷۴۷-۴۸). تحریکات مشیرالملک در این حادثه به درگیر شدن قشقایی‌ها در میدان رقابت حسینعلی‌میرزا فرمانفرما و عباس‌میرزا، ولیعهد قاجار منجر شد. سیف‌الملوک میرزا، والی کرمان و داماد عباس‌میرزا، با استقبال گرم از ایل قشقایی و عباس‌میرزا با نوشتن نامه‌ای به فتحعلی‌شاه به حمایت تمام‌قد از خاندان قشقایی پرداختند. هرچند با بالاگرفتن اختلافات فرمانفرما بنا به دستور فتحعلی‌شاه با برکناری مشیرالملک، رضایت قشقایی‌ها را جلب کرد (اوبرلینگ، ۱۳۸۳: ۵ و فسایی: ۷۴۹/۱-۵۱). با این حال، خاندان مشیرالملک همچنان سیاست ضدهم‌گرایی رقبا را حفظ کردند. از دیگر زمینه‌های برخورد این دو خاندان، اقدامات مشیرالملک‌ها برای گسترش نفوذ خود در مناطق عشایرنشین در چارچوب ریاست دیوان‌سالاری فارس بود. خاندان قشقایی منطقه وسیعی متشکل از پانزده بلوک: شش ناحیه، چار بُنیچه، کام فیروز،

اردکان، کازرون، خشت، جاره، فامور، فراشبند، محال اریعه، فیروزآباد، میمند، افروز، خنجی، ماهور میلانی و کاکان را در اختیار داشتند (دمورینی، ۱۳۷۵: ۹۲). آنها به پشتوانه نیروهای ایلی و عشایری، ظرفیت گریزاز مرکز بسیار زیادی در خود داشتند و بارها خان‌های ایل با خاندان مشیرالملک مخالفت کردند. در همین دوره با کشته شدن سهراب‌خان قشقایی در اثر تحریک مشیرالملک دوم، فصلی از روابط خصمانه بین داراب‌خان، برادر و مقتدرترین فرد بعد از سهراب‌خان در درون ایل، و مشیرالملک دوم شکل گرفت (وقایع اتفاقیه، ۱۳۶۲: ۱۶). تا آنجاکه با نافرمانی داراب‌خان و امتناع او از حضور در شیراز، مشیرالملک ریش‌سفیدان ایلات قشقایی را تهدید کرد که «... هرکس دیناری پول به داراب‌خان بدهد، او را نسق می‌کنم...» (همان: ۳۶). هرچند تحریم اقتصادی او کاری از پیش نبرد، اما نهایتاً فضا آن‌چنان بر داراب‌خان تنگ شد که برای جلب حمایت حکومت مرکزی به تهران رفت. شکایت فرمانفرما علیه داراب‌خان در حمایت از مشیرالملک نیز بر وخامت کار او افزود (همان: ۳۸). در نهایت، با حمایت سپهسالار، داراب‌خان دوباره به صحنه سیاست فارس بازگشت، اما براساس منابع دوره قاجار درگیری‌های متعدد او با مشیرالملک دوم همچنان ادامه یافت.

به همین منظور، خاندان مشیرالملک سیاست‌های متنوعی برای تحدید و کاهش قدرت قشقایی‌ها به کار گرفتند؛ از جمله مهم‌ترین این سیاست‌ها، تجزیه و ازهم‌گسیختن یکپارچگی ایلی آنها بود. از زمان فتح‌علی‌شاه اداره و سرپرستی ایل قشقایی تحت نظر ایلخان و نایب وی، ایل‌بیگی و در سلسله‌مراتب پایین‌تر توسط کلانتران، کیخایان و ریش‌سفیدان طوایف و تیره‌ها انجام می‌گرفت. به گفته ظل‌السلطان، ریش‌سفیدان قشقایی را که «توشمال» و «کیخا» می‌گفتند، بیشتر از صد نفر بودند (۱۳۶۷: ۲۰۵). این ساختار سلسله‌مراتبی یکپارچگی و قدرت ایل را افزایش می‌داد. از این‌روی، مشیرالملک دوم به ارتباط و اتحادی نانوشته با حاج‌بابا کیخای قشقایی، کلانتر طایفه دره شوری مبادرت کرد که حسام‌السلطنه، حکمران فارس، در ۱۲۹۱ ق برخلاف خواست علیقلی‌خان ایل‌بیگی قشقایی او را ضابط ممسنی و کلانتری طایفه دره شوری کرده بود (وقایع اتفاقیه، ۱۳۶۲: ۱۰). گزینش متحدان ایلی به حاجی‌بابا کیخا ختم نشد و بعدها نجفقلی‌خان کشکولی، کلانتر ایل کشکولی و محمدحسین‌خان، پسر خداکرم‌خان، به سمت این خاندان گرایش پیدا کردند. فرد اخیر را مشیرالملک با دادن ابواب جمعی پدرش، در مقابل ایل بیگی قشقایی قرارداد داده بود (همان: ۱۲). بدین‌گونه بخش اعظمی از روابط خاندان مشیرالملک و قشقایی‌ها به درگیری متحدان و مخالفان این خاندان در درون ایل قشقایی

گذشت. درگیری‌ها بین دو گروه آن‌چنان بالا گرفت که با هربار روی کارآمدن داراب‌خان، متحدان خاندان مشیرالملک از فارس خارج و به ایلات بختیاری ملحق می‌شدند (وقایع اتفاقیه، ۱۳۶۲: ۶۸-۶۹ و ۹۲). نهایتاً برای پایان دادن به این اغتشاشات، ایل دره شوری به خود حاجی‌باباخان کیخای دره شوری و ایل کشکولی را به نجفقلی‌خان کشکولی و مابقی ایل قشقایی به داراب‌خان واگذار شد (همان: ۱۱۰).

البته پیش از این اتفاقات نیز خاندان مشیرالملک نقش برجسته‌ای در تشکیل شورای مشارکتی اداره ضابطی ایل قشقایی داشتند. براساس این شورا، ایلخان و سهراب‌خان مالیات و نظم ایلات قشقایی را قبول کردند، حتی در این مورد هم، مشیرالملک جانب متحد خود را نگاه داشت و طایفه دره شوری را از این امر مستثنا دانست و مالیات این طایفه جداگانه به دیوان مشیرالملک و حاج‌بابا کیخای قشقایی داده می‌شد (همان: ۱۰-۱۲). سیاست تجزیه ایل در دوران عزلت‌نشینی مشیرالملک دوم تا آن حد پیش رفت که ظل‌السلطان، حکمران فارس دستور داد: «... ایل قشقایی را طایفه به طایفه کیخایی معین نمایند و تمسک از آن کیخا بگیرند، عمل به جزء بنمایند، ایلخانی و ایل بیگی لازم نداشته باشد...» (وقایع اتفاقیه، ۱۳۶۲: ۱۹۰). تعویض مداوم ایلخانان و ایل بیگی‌های قشقایی و دمیدن در آتش رقابت برای رسیدن به این مناصب، راهکار دیگری در جهت کاهش قدرت آنها بود. داراب‌خان، علیقلی‌خان، نوذرمیرزا، حاجی نصرالله‌خان قشقایی از جمله افراد متعددی بودند که در این دوره به ریاست ایل قشقایی رسیدند. مشیرالملک با این اقدامات درصدد بود ضمن کاهش قدرت ایل، قسمتی از درآمدهای مالیاتی ایل بیگی را نیز به نفع خود مصادره کند. از آنجاکه طایفه دره شوری، متحد او، از همه طایفه‌ها با بضاعت‌تر بود و درآمد مالیاتی بیشتری داشت، این مسئله هم برای ایلخان قشقایی و هم مشیرالملک اهمیت بسزایی داشت (همان: ۱۶۳). در نتیجه کشمکش بر سر درآمدهای مالیاتی، از دیگر زمینه‌های اختلافی دو خاندان بود.

ناگفته نماند که در این دوره، زمینه‌های مشترکی هم پیدا می‌شد که خاندان مشیرالملک را به سمت همکاری با قشقایی‌ها سوق می‌داد؛ از جمله همکاری ایلخانی و مشیرالملک اول در برابر حسینعلی‌میرزا فرمانفرما، حکمران فارس، و اتحاد محمدقلی‌خان ایلخانی و مشیرالملک دوم علیه قوام‌الدوله، نماینده ظل‌السلطان گزارش شده است (رضاقلی‌میرزا، ۱۳۴۶: ۱۱۰ و ظل‌السلطان، ۱۳۶۷: ۵۷-۵۴). همچنین پس از تشکیل ایل خمسه به سرکردگی قوام‌الملک، دیگر رقیب قدرتمند، خاندان مشیرالملک به ایلات قشقایی تمایل نشان دادند تا سیر محافظتی و دفاعی در برابر قوام و ایلات خمسه در شیراز داشته باشند. در ادامه با

قدرت‌گیری بیشتر خاندان قوام‌الملک، در زمان عزلت‌نشینی مشیرالملک نیز به دخالت در امور ایلات قشقایی پرداخت و طوایف کشکولی و دره شوری را به جدایی از ابواب‌جمعی داراب‌خان تحریک و حتی طایفه شش بلوکی را جزو ابواب‌جمعی خود کرد (وقایع اتفاقیه، ۱۳۶۲: ۲۰۱). این کار قوام‌الملک همکاری مشیرالملک و قشقایی‌ها را برانگیخت؛ مشیرالملک سعی کرد ایل قشقایی را در مقابل قدرت روزافزون قوام‌الملک یکپارچه کند؛ از این‌رو، ایلخانی با داراب‌خان در خانه میرزا اسدالله، فرزند حاجی معدل داماد مشیرالملک مجلسی برقرار کردند و هم‌قسم شدند که دیگر با هم خصومتی نداشته باشند (همان: ۱۹۰). بدین‌جهت منافع مشترک، عامل پیوند مقطعی دو خاندان مشیرالملک و قشقایی بود.

۶-۲. مناسبات خاندان مشیرالملک و خاندان قوام‌الملک

خاندان قوام‌الملک، از خاندان‌های پرنفوذ در فارس بود و از خاندان مشیرالملک پیشینه سیاسی برجسته‌تری داشت که سابقه آن به قرن هشتم هجری و حضور مؤثر حاجی میرزا حسن قوام شیرازی، جد بزرگ این خاندان در دربار شاه شیخ ابوسعحاق اینجو بازمی‌گشت. در دوره نادری نیز حاج هاشم از اعضای این خاندان با پذیرش منصب کلانتری نیمی از محله‌های شیراز، به امور دیوانی وارد شد (فسایی، ۱۳۶۷: ۱۳۶۰/۲). ابراهیم‌خان اعتمادالدوله، فرزند برجسته او در مقام کلانتری و حکمرانی فارس به‌کارگرفته شد. گرچه با قلع‌و‌قمع خاندان حاج ابراهیم در اوایل دوره قاجار، آنان به مدت کوتاهی از دایره قدرت اداری و سیاسی فارس خارج شدند، اما با قرارگرفتن میرزا علی‌اکبر، پسر اعتمادالدوله، در منصب کلانتری شیراز در ۱۲۶۶ ق، قدرتمندانه به عرصه سیاسی فارس بازگشتند (عضدالدوله، ۲۵۳۵: ۷۳ و ۲۳۵؛ کوهمره‌ای، ۱۳۸۴: ۵۵۳ و ۵۵۴). از این زمان لقب قوام‌الملک همراه با منصب کلانتری که بعدها به‌وسیله فرزندان میرزا علی‌اکبر در چهار نسل به ارث برده شد، بدین خاندان تعلق گرفت (فسایی، ۱۳۶۷: ۶۸۱/۱).

خاندان قوام‌الملک علاوه بر منصب کلانتر، منصب «بیگلربیگی» را که وظیفه اصلی آن فراهم‌کردن ارزاق برای مردم بود، برعهده داشت. به گفته بروگش آلمانی حاجی قوام از این راه و راه‌های دیگر ثروت زیادی اندوخته بود؛ به‌طوری‌که ۱۰۴ پارچه آبادی در نقاط مختلف فارس داشت و از ابزار کنترل لوطیان در این منصب، در جهت منافع خود استفاده می‌کرد (بروگش، ۱۳۶۷: ۴۷۹/۲؛ دوروش‌شوار، ۱۳۷۸: ۴۳ و مارتین، ۱۳۸۹: ۹۶). آنها منصب بیگلربیگی را در اختیار دیگر خویشان وابسته نیز می‌گذاشتند؛ عملی که میرزا علی‌اکبر قوام در ۱۲۵۶ ق آن را انجام و منصب کلانتری را به ضمیمه بیگلربیگی ایالت فارس به برادر خود داد (فسایی، ۱۳۶۷: ۹۶۰/۲-۹۷۰). اشتراکات خاندان مشیرالملک و خاندان قوام‌الملک

عرصه‌های گوناگونی را دربرمی‌گرفت؛ مهم‌ترین نکته درباره این دو خاندان، خاستگاه مشترک شهری آنان نسبت به دیگر رقیبشان (خاندان قشقایی با خاستگاه ایلی و عشایری) بود و دیگر اینکه هردو خاندان در چارچوب دیوان‌سالاری فارس و تصاحب مناصب مهم دیوانی، نبض سیاست حکمرانی فارس را در دست داشتند. همچنین باید به این نکته توجه داشت که هردو مشیرالملک اول و دوم، در دستگاه اداری خاندان قوام‌الملک رشد یافتند و از درون آن به ساختار اداری و سیاسی فارس راه پیدا کردند. باین‌حال، این دو خاندان، در سیر تحولات سیاسی فارس، رقبای سیاسی جدی یکدیگر شدند. تعارضاتی که بینشان رخ داد، گاه نشئت گرفته از مسائل شخصی و گاه به‌واسطه موقعیت منصبی بود که در اختیار داشتند؛ بدین‌جهت که هر دو خاندان برای بسط قدرت خود، سعی در ناکارآمد نشان‌دادن و حذف دیگری داشتند؛ چنان‌که مشیرالملک بارها عملکرد قوام را در اداره شهر و مناصب شهری چون بیگلربیگی و کلانتری زیر سؤال برد (وقایع اتفاقیه، ۱۳۶۲: ۳۰). از این‌رو، چرخه‌ای از رقابت بین آنها حکمفرما بود؛ هرزمان که قوام در زدوبند با والیان، زمینه برکناری مشیرالملک را از وزارت فراهم می‌کرد، در مقابل مشیرالملک هم، در تبنانی با قشقایی‌ها و تحریک ابواب‌جمعی خود و با دادن هدایا و پیشکش‌های فراوان، زمینه را برای عزل قوام و والی هموار می‌ساخت تا خود به جایگاه اداری برگردد. این رقابت‌ها گاه به دشمنی‌های ریشه‌دار منجر می‌شد (فسایی، ۱۳۶۷: ۷۵۴/۱-۷۵۵).

یکی از منابع قدرت خاندان قوام تسلط بر بخشی از ایلات فارس بود. در ۱۲۸۵ق علی‌محمد قوام جانشین قوام‌الملک اول، ایلات بهارلو و اینالو را در اختیار گرفت. مشیرالملک دوم در تقابل با قوام، زمینه حکومت دامادش میرزا علی‌اکبرخان فسایی را بر این ایلات فراهم کرد؛ عملی که قوام‌الملک دوم را واداشت طی ارتباط با حکومت مرکزی، مجدداً ریاست بر این طوایف را به دست آورد. باین‌حال، مشیرالملک همواره سعی داشت قدرت خاندان قوام‌الملک را در حوزه ایلی کاهش دهد. در همین سال‌ها وقوع شرایطی در فارس به نفوذ بیشتر خاندان قوام‌الملک در ایلات کمک کرد؛ حکومت قاجار برای ایجاد موازنه قدرت در فارس و کاهش قدرت قشقایی‌ها، با صدور فرمانی اتحادیه ایلی جدیدی به نام «خمسه» به رهبری خاندان قوام‌الملک ایجاد کرد؛ اتحادیه قبيله‌ای ثروتمندی که اعضای آن می‌توانستند به ارتشی مجهز و سواره‌نظام تبدیل شوند، این اتحادیه مشتمل بر پنج طایفه بهارلو، باصری، اینالو، نفر و عرب بود (همان: ۱۵۷۳/۲-۱۵۸۰). میرزا علی‌محمدخان قوام‌الملک، نخستین رئیس ایل خمسه شد (همان: ۹۶۷). بعد از تشکیل ایل خمسه،

مشیرالملک با توجه به عدم انسجام این اتحادیه ایلی که در رأس آن یک اعیان شهری قرار گرفته بود، در جهت نافرمانی از قوام‌الملک به تحریک این ایلات پرداخت.

۷. نتیجه

خاندان مشیرالملک نقش و سهم تأثیرگذاری در سامان‌دهی حوادث و تحولات تاریخی فارس در دوره قاجار داشت. توانمندی تشکیلاتی و دیوانی این خاندان در کنار عواملی چون نزدیکی به حکومت مرکزی و روابط ویژه با حکمرانان فارس، تعاملات گسترده با دیگر خاندان‌های متنفذ محلی، تمکن مالی و اقتصادی به برجسته‌تر شدن جایگاه آنها در ایالت فارس کمک شایانی کرد. دوره تصدی مناصب دیوانی این خاندان، مقارن با قدرت دو خاندان قوام‌الملک و قشقایی در حکمرانی فارس بود؛ مسئله‌ای که فارس را به عرصه کشمکش میان این سه خاندان تبدیل کرد. این بررسی نشان می‌دهد که اعضای این خاندان در سایه رسیدگی به امور سیاسی، با پیوندهای محلی که در ایالت فارس برقرار کردند، توفیق یافتند تا به‌مرور پایگاه اجتماعی و سیاسی خویش را ارتقاء بخشند تا جایی که به‌رغم فرازونشیب‌های قدرت، این خاندان توانست مدت‌زمانی طولانی به‌عنوان یکی از اهرم‌های قدرت در فارس باقی بماند. تداوم حضور در منصب وزارت، نشان از کفایت و قدرت آنها داشت؛ جایگاهی که پس از مرگ مشیرالملک دوم با توجه به اینکه فرزند ذکوری برای تصاحب این سمت نداشت، از قدرت این خاندان کاست.

سال‌های وزارت خاندان مشیرالملک در فارس (تنظیم شده توسط نگارندگان براساس <i>فارسنامه ناصری و وقایع اتفاقیه</i> ..)			
وزارت	پادشاه	حکمران فارس	مدت وزارت
میرزا محمد علی مشیرالملک	فتحعلی شاه (۱۲۵۰-۱۲۱۲ ه.ق)	حسینعلی میرزا فرمانفرما	(۱۲۵۱-۱۲۴۴ ه.ق)
میرزا محمد علی مشیرالملک (۱۲۶۲-) ابوالحسن خان مشیرالملک (۱۲۶۴-) (۱۲۶۲ ه.ق)	محمدشاه (۱۲۶۴-۱۲۵۰ ه.ق)	حسین خان آجودانباشی (والی به اضافه صاحب اختیاری)	(۱۲۶۴-۱۲۶۰ ه.ق)
سررشته داری میرزا ابوالحسن خان	ناصرالدین شاه (۱۲۶۴-۱۳۱۳ ه.ق)	فیروز میرزا نصرت الدوله	۱۲۶۹-۱۲۶۶ ه.ق
ابوالحسن خان مشیرالملک		مؤیدالدوله طهماسب میرزا	(۱۲۷۵-۱۲۷۲ ه.ق)
ابوالحسن خان مشیرالملک		مراد میرزا حسام السلطنه	(۱۲۷۷-۱۲۷۶ ه.ق)
ابوالحسن خان مشیرالملک		طهماسب میرزا مؤیدالدوله	(۱۲۷۹-۱۲۷۷ ه.ق)
ابوالحسن خان مشیرالملک		مراد میرزا حسام السلطنه	(۱۲۸۵-۱۲۸۲ ه.ق)
ابوالحسن خان مشیرالملک		مراد میرزا حسام السلطنه	۱۲۹۲-۱۲۹۱ ه.ق
ابوالحسن خان مشیرالملک		یحیی خان معتمد الملک	(۱۲۹۳-۱۲۹۲ ه.ق)

منابع

- وبرلینگ، پیر، کوچ نشینان قشقایی فارس، ترجمه فرهاد طیبی پور، تهران، پژوهش و شیرازه، ۱۳۸۳.
- باتومور، تی بی، نخبگان و جامعه، ترجمه علیرضا طیب، تهران، شیرازه، ۱۳۸۱.
- بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران قرون ۱۲، ۱۳، ۱۴، تهران، زوار، ۱۳۷۱.
- براون، ادوارد گرانویل، یک سال در میان ایرانیان، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران، ماهریز، ۱۳۸۱.
- بروگش، هینریش، سفری به دربار سلطان صاحبقران، ترجمه کردیجه، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۷.
- جمال زاده، محمدعلی، گنج شایگان، اوضاع اقتصادی ایران، تهران، سخن، ۱۳۸۴.
- چلبی، مسعود، تحلیل اجتماعی در فضای کنش، تهران، نی، ۱۳۸۵.
- دمورینی، ژ، عشایر فارس، ترجمه جلال رفیع فر، دانشگاه تهران، ۱۳۷۵.
- دوروششوار، کنت ژولین، خاطرات سفر ایران، ترجمه مهراں توکلی، تهران، نی، ۱۳۷۸.
- رضاقلی میرزا، سفرنامه رضاقلی میرزا نایب الایاله، گردآورنده اصغر فرمانفرمایی قاجار، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.
- روشه، گی، جامعه شناسی تالکوت پارسونز، ترجمه عبدالحسین نیک گهر، تهران، تبیان، ۱۳۷۶.
- ساکس، سرپرسی، سفرنامه سرپرسی ساکس یا ده هزار میل در ایران، ترجمه حسین سعادت نوری، تهران، ابن سینا، ۱۳۶۶.
- سدیدالسلطنه، محمدعلی خان، سفرنامه سدیدالسلطنه، تصحیح احمد اقتداری، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۶۲.
- سفرنامه از جنوب ایران در سالهای ۱۲۵۶-۱۳۰۷ ه.ق، به تصحیح و اهتمام سیدعلی آل داود، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷.
- سلطان الحاجیه و معدل الملک، وقفنامه به ش ۱۰۰۴۸۳۴، اداره اوقاف و امور خیریه فارس.
- ظل السلطان، مسعود میرزا، خاطرات ظل السلطان (خاطرات مسعودی)، با اهتمام حسین خدیوچم، تهران، اساطیر، ۱۳۶۷.
- علوی، بدرالشریعه، سند به ش 14130A3، آرشیو دنیای زنان در عصر قاجار، کتابخانه دانشگاه هاروارد، <http://www.qajarwomen.org/fa>.
- عضدالدوله، احمد میرزا، تاریخ عضدی، تصحیح عبدالحسین نوائی، تهران، بابک، ۲۵۳۵.
- فرصت شیرازی، محمدنصیر، آثار عجم، تصحیح و تحشیه منصور رستگار فسائی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۷.
- فسایی، حاج میرزا حسن، فارسنامه ناصری، تصحیح منصور رستگار فسایی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷.
- قوامی، اعظم دخت، سند به ش 1268A52، آرشیو دنیای زنان در عصر قاجار، کتابخانه دانشگاه هاروارد، <http://www.qajarwomen.org/fa>.
- کرامی، آبر و دیگران، فرهنگ جامعه شناسی، ترجمه حسن پویان، تهران، چاپ پخش، ۱۳۶۷.
- کرزن، لرد، ایران و مسئله ایران، ترجمه علی جواهر کلام، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۷.
- کوهمره‌ای، زین العابدین، رساله تدبیر شاه و وزیر، تصحیح مهین دخت حاجیان پور، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۴.
- لمبتون، ا.ک.س، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.
- مارتین، ونسا، دوران قاجار، ترجمه افسانه منفرد، تهران، کتاب آمه، ۱۳۸۹.

مالکوم، سرجان، *تاریخ ایران*، ترجمه میرزا اسماعیل حیرت، به کوشش مرتضی سیفی فمی تفرشی و ابراهیم زندپور، تهران، تهران، یساولی و فرهنگسرا، ۱۳۶۲.
مستوفی، عبدالله، *شرح زندگانی من (تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه)*، جلد ۱، تهران، علمی، ۱۳۲۴.

مشیرالملک، سند به ش ۲۹۶۰۰۰۹۶۵، سازمان اسناد و کتابخانه ملی، آرشیو ملی ایران.
_____، سند به ش ۲۹۷/۲۱۹۳۹، سازمان اسناد و کتابخانه ملی، آرشیو ملی ایران.
_____، سند به ش ۲۹۵/۲۹۵۵، سازمان اسناد و کتابخانه ملی، آرشیو ملی ایران.
_____، سند به شماره ۱۰۰۰/۴۸۳۴، سازمان اسناد و کتابخانه ملی، آرشیو ملی ایران.
مصدق، محمد، *خاطرات و تألمات دکتر محمد مصدق*، به کوشش ایرج افشار، تهران، علمی، ۱۳۶۵.
موریه، جیمز، *سفرنامه جیمز موریه*، جلد ۲، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، توس، ۱۳۸۶.
میلز، سی رایت، *نخبگان قدرت*، ترجمه بنیاد فرهنگی پژوهشی غرب‌شناسی، تهران، فرهنگ مکتوب، ۱۳۸۳.

نیر شیرازی، عبدالرسول، *تحفه نیر: تاریخ مشروطیت در فارس همراه با نقل و تحلیل رخدادهای مهم اجتماعی و فرهنگی*، با تصحیح و توضیح محمدیوسف نیری شیرازی، شیراز، بنیاد فارس‌شناسی، ۱۳۸۲.

وقایع اتفاقیه (مجموعه گزارش‌های خفیه نویسندگان انگلیس در ولایات جنوبی ایران از سال ۱۲۹۱ تا ۱۳۲۲ اقمری)، به کوشش سعیدی سیرجانی، تهران، نوین، ۱۳۶۲.
هدایت، رضاقلی‌خان، *روضه الصفای ناصری*، جلد ۱۰، تهران، مرکزی و خیام و پیروزی، ۱۳۳۹.
یوشیدا، ماساهارو، *سفرنامه ماساهارو یوشیدا*، ترجمه هاشم رجب‌زاده، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۳.

Buckingham, J.S, *Travels in Assyria, Media, and Persia*, London, 1829
Davies, Charles.E., *Qajar route in fars prior to 1849*, iran vol. xxv 1987.
Kinneir, John Macdonald, *A geographical memoir of the Persian Empire*, London, 1813.
Malcolm, Sir John, *Sketches of Persia from the Journals of a traveler in the East*, London: 1827.
Ouseley, Sir William, *Travels in various countries of the east, more particularly Persia*, Vol. 1, London, 1819.
Waring . E.Scot, *TOUR TO SHEERAZ BY THE ROUTE OF KAZROON AND FEEROZABAD* , New York , Times company ,1973.